

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

فقه اسلامی - عبادات آیینی - مناسک حج و عمره - درس 08 : آمادگی برای حج - باب امید - سیره پیامبر

سپاس خداوند جهانیان و درود و سلام بر سرورمان محمد راستین و عده ی امانت دار. بار خدایا تنها دانش ما آن است که تو به ما آموختی. تو دانای حکیم هستی. بار خدایا ما را چیزی بیاموز که به ما سود بخشد و از آنچه به ما آموختی به ما سود رسان و دانش ما را بیفزای. حق را به ما حق بنما و ما را توفیق پیروی آن بده و باطل را باطل بنما و ما را توفیق پرهیز از آن بده و ما را از جمله ی کسانی قرار بده که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند و ما را با رحمت خود در زمره ی بندگان نیک خود قرار بده.

امید :

برادران مومن؛ هنوز در ریاض الصالحین هستیم. ریاض جمع «روضه» است. ما امروز به باب تازه ای به نام امید می پردازیم:

(( عَنْ عَثْبَانَ بْنِ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَنْكَرْتُ بَصْرِي وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي فَإِذَا كَانَتْ الْأَمْطَارُ سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّي بِهِمْ وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى ))

((از عتبان بن مالک صحابی انصاری رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که جنگ بدر را درک کرده بود روایت است که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و فرمود ای رسول خدا چشماتم ضعیف شده است درحالی که من برای قوم خود امامت می دهم و هر گاه سیل در دره ی میان من و آنان جاری می شود نمی توانم به مسجد آنان رفته و امامت دهم و ای رسول خدا دوست دارم شما بیایی و در خانه ی من نماز بخوانی تا من آن را به عنوان مسجد انتخاب کنم))

[بخاری از عتبان بن مالک]

این صحابی بزرگوار عتبان بن مالک از کسانی بود که بدر را درک کرد و برای قوم خود بنی سالم امامت می داد اما در روزهای زمستان یک دره میان او و مسجد قوم او فاصله انداخته بود و این دره پر از علم بود و گذشتن از آن برای وی دشوار بود. عتبان بن مالک می گوید:

**(( يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَنْكَرْتُ بَصْرِي ))**

**(( ای رسول خدا چشمم ضعیف شده است ))**

[ البخاری عن عتبان بن مالک ]

یعنی بینایی ام ضعیف شده است. این حواسی که خداوند به ما لطف نموده بنا به یک حکمت و الا است که اندکی پیش از پایان عمر ضعیف می شود. گویی یک توجه مهربانانه ای است که ای بنده ی من چشمان تو ضعیف شده، موهابیت سفید شده، کمربت خمیده و نیرویت رو به پایان است پس از من شرم کن تا من از تو شرم نمایم. این یک تذکر مهربانانه ای از سوی خداوند است که چشم انسان ضعیف می شود و گاهی گوشش سنگین می گردد و موهابیت سفید شده و احساس ناتوانی می کند و این لطف خداوند به من است که ای بنده ام سفر نزدیک است برای دیدار من چه آماده کرده ای؟ این صحابی بزرگوار می گوید:

**(( يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَنْكَرْتُ بَصْرِي وَأَنَا أَصَلِّي لِقَوْمِي فَإِذَا كَانَتِ الْأَمْطَارُ سَالًا الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأَصَلِّيَ بِهِمْ وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي فَاتَّخِذَهُ مُصَلًّى ))**  
**(( او نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! چشمانم را از دست داده‌ام و من برای قومم نماز می‌خوانم، و چون باران می‌بارد در وادی بین من و آنان سیل راه می‌افتد و لذا نمی‌توانم به مسجد آنها رفته و برایشان نماز بخوانم، و دوست دارم ای رسول خدا! که شما پیش من آمده و در خانه‌ام نماز بگذارید و من آنجا را نمازخانه کنم. ))**

[ بخاری از عتبان بن مالک ]

یکی از اصحاب رسول الله چشمش ضعیف شده بود. او در نمازخانه ی قوم خود برایشان امامت می داد اما سیل مانع او از رفتن نزد آنان شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد او آمد و از او خواست در خانه اش او را ببیند. پاسخ گفتن به دعوت واجب است. وقتی کسی شما را دعوت کرد حق او بر گردن شما واجب می شود. خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

**(( عَنْ مُعَاذٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْتُرُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلَّذِينَ يَتَحَابُّونَ فِيَّ وَيَتَجَالَسُونَ فِيَّ وَيَتَبَادَلُونَ فِيَّ ))**

**(( از معاذ از رسول الله روایت است که خداوند فرموده است: محبت من بر کسانی که به خاطر من همدیگر را دوست دارند و به خاطر من به یکدیگر می بخشند ))**

[ احمد از معاذ ]

آیا نسبت به برادر مومن خود احساس محبت قلبی دارید و او بخشی از وجود شما است یا همان طور که برای خودت خوبی ها را می خواهی برای او نیز آرزو می کنی؟ اگر شادمانی به او برسد شاد

می شوی؟ یا اگر مشکل او حل شود ابراز شادمانی می کنی؟ ای برادران این یک معیار دقیق است. منافقان همه معیارشان آن طور است که خداوند عزوجل آنان را توصیف می کند و می فرماید:

﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ﴾  
(اگر نیکی به تو رسد آنان را بدحال می سازد و اگر پیشامد ناگواری به تو رسد می گویند ما پیش از این تصمیم خود را گرفته ایم و شادمان روی بر می تابند)

[سوره توبه : 50]

و منافق چنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

((المنافقون بعضهم لبعض غششة متحاسدون ولو اقتربت منازلهم، والمؤمنون بعضهم لبعض نصحة متوادون ولو ابتعدت منازلهم))

((منافقان یکدیگر را گول می زنند و به هم حسد می ورزند گرچه به هم نزدیک باشند و مومنان گرچه از هم بیگانه و دور باشند خیرخواه همدیگر اند و به هم محبت دارند))

[ترغیب وترهیب منذری از انس]

**میوه ی دین تنها با آراسته شدن به اخلاق اصحاب بزرگوار چیده می شود:**

اگر خانه ی کوچک داشته باشید و به دیدن برادر خودت بروید و خانه اش را بزرگ و راحت ببینید نشانه ی ایمان شما این است که نسبت به او شاد شوید و اگر برادر شما درآمد زیادی داشته باشد شادمان شدن شما نسبت به او نشانه ی ایمان شما است گویی این درآمد از آن شما است و دلیل آن نیز این است که خداوند بزرگ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾

(ای کسانی که ایمان آورده اید اموال همدیگر را به ناروا مخورید مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما [انجام گرفته] باشد و خودتان را مکشید زیرا خدا همواره با شما مهربان است)

[سوره نساء: 29]

این مالی که از برادران می خورید مال خود شما است باید احساس کنید از آن شما است. اما اگر از سوی خداوند عزوجل مسئول باشید که آن را حفظ کنید بهتر است از خوردن آن خودداری کنید. اسلام این چنین مسلمانان را پرورش می دهد. از نظر نگهداری کردن مال برادرت مال خودت است. نشانه ی مومن همین است. نشانه ی منافق حسادت است. خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّ نُصِيبَكَ حَسَنَةً تَنْوَهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ لَا يُرْجُونَ ﴾  
(اگر نیکی به تو رسد آنان را بدحال می سازد و اگر پیشامد ناگواری به تو رسد می گویند ما پیش از این تصمیم خود را گرفته ایم و شادمان روی بر می تابند)

[سوره توبه : 50]

انسان منافق وقتی برای مومن مشکلی پیش می آید احساس شادمانی می کند و البته خداوند بزرگ کسانی را که دوست دارند فحشا در میان مومنان گسترش یابد، را بیم می دهد و می فرماید:  
﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾  
(کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا کند برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا [ست که] می داند و شما نمیدانید)

[سوره نور : 19]

کاری نکرده اند، سخنی نگفته اند، حرکتی نکرده اند، لب از لب باز نکرده اند، لبخندی نزده اند اما از ته دل شادمان اند که فحشا میان مومنان رواج یابد. به خدا سوگند آنان مومن نیستند. کسی از سود کردن مومن اندوهگین می شود و از اندوه او شادمان می گردد و نسبت به نعمت هایی که خدا به او داده حسادت می کنند این ها نشانه ی قطعی بودن نفاق در آنان است و از نفاق به خداوند پناه می بریم. او برادر شما است شادمان شوید. از خداوند بخواهید که آنچه به شما داده به او نیز بدهد. خداوند مقام بالایی به او داده شما شادمان شوید. عزت او عزت و سربلندی شما است و مقام او مقام شما و بزرگواری او بزرگواری شما است. بنابراین صحابی بزرگوار می گوید:

**((وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّكَ تَأْتِينِي فَنُصَلِّيَ فِي بَيْتِي فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى))**

**((دوست دارم ای رسول خدا! که شما پیش من آمده و در خانه ام نماز بگذارید و من آنجا را**

**نمازخانه کنم.))**

[بخاری از عتبان بن مالک]

تا زمانی که سیل میان من و قوم من جدایی می افکند.

**(( فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ))**

**((پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان شاء الله این کار را خواهم نمود))**

[بخاری از عتبان بن مالک]

کسی که نسبت به برادران بینوا و ناتوان و فقیر خود بی اهمیت است، مومن نیست. عدی بن حاتم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده و به او خوش آمد گفت و او را به خانه اش دعوت کرد. در خانه زنی بینوا و فقیر او را نگه داشت و با او سخن می گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مدت طولانی با آن زن ایستاد و درباره ی نیاز آن با وی گفتگو می کرد. عدی بن حاتم: به خدا سوگند یک پادشاه چنین نمی کند.

سیدنا عمر نزد رسول الله رفت و آثار حصیر را بر گونه ی مبارکش دید و گریست و گفت: رسول خدا بر حصیر می خوابد و خسرو پرویز پادشاه ایران بر حریر نرم می خوابد؟! فرمود: ای عمر این پیامبری است پادشاهی نیست. پیامبر متواضع بود. با بینوایی نشسته بود. مردی گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: دو بینوا با هم می نشینند.

سیدنا عمر شبانه در مسجد راه می رفت و به نظر رسید که ناخواسته بر روی اعضای یک مرد رد شد. این مرد عصبی بود. اعصابش خرد شد و گفت: آیا کوری؟ نمی دانست عمر است. عمر گفت: نه. به او گفتند: او این طور می گوید و شما این گونه پاسخ می دهید؟ گفت: او پرسید و من پاسخ دادم و به او گفتم: کور نیستم. یاران پیامبر این گونه بودند. ما تنها زمانی می توانیم میوه های دین را بچینیم که به اخلاق آنان اعم از تواضع، بخشش، کرم، خدمت به دیگران آراسته شویم و خودمان را پایین تر از آنان ببینیم.

**(( فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، قَالَ عَتَبَانُ: فَعَدَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ ))**

**(پیامبر خدا ج فرمودند: «اِنْ شَاءَ اللَّهُ بزودی این کار را خواهم کرد».)**

**(عتبان) گفت که: فردای آن روز پیش از چاشت، پیامبر خدا ج با ابوبکر رس به خانه ام آمدند)**

[بخاری از عتبان بن مالک]

این یک آموزش برای ما است. تنهایی به جایی نروید. حتما باید کسی همراه شما باشد.

**(( فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ عَتَبَانُ: فَعَدَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَدْنَتْ لَهُ فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ قَالَ: أَيْنَ نُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ، قَالَ فَأَشْرَفْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَبَّرَ فُقَمْنَا فَصَفَّنَا فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ))**

**(پیامبر خدا ج فرمودند: «اِنْ شَاءَ اللَّهُ بزودی این کار را خواهم کرد».)**

**(عتبان) گفت که: فردای آن روز پیش از چاشت، پیامبر خدا ج با ابوبکر رس به خانه ام آمدند، و**

**اجازه داخل شدن خواستند، برای شان اجازه دادم.**

چون به خانه داخل شدند ننشستند، و فرمودند: «می‌خواهی در کدام جا از خانه‌ات نماز بخوانم؟»  
گفت: به گوشه‌ی از خانه‌ام اشاره کردم، پیامبر خدا ج در آنجا ایستادند، و [برای نماز خواندن] تکبیر  
گفتند، ما هم برخاستیم و پشت سرشان صف بستیم، دو رکعت نماز خوانده و سلام دادند))

[بخاری از عتبان بن مالک]

### حکمت پیامبر و تاکید او بر محبت میان او و یارانش:

هنوز شاه بیت این حدیث نیامده است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سر قرار تعیین شده نیامد. چرا  
سر وقت نیامد؟ به خاطر نگرانی از اینکه آنان به خاطر وی به زحمت بیفتند بنابراین بی خبر آمده  
است. آنان نیز وقتی بر او وارد می شدند برایشان سنگین می آمد که او را تکریم نکنند. راوی حدیث  
عتبان بن مالک می گوید:

**((قَالَ: وَحَبَسْنَا عَلَى خَزِيرَةَ صَنَعْنَا لَهُ))**

**((و چون برای‌شان طعامی (اردهاله) تهیه کرده بودیم، از رفتن‌شان مانع شدیم))**

[بخاری از عتبان بن مالک]

به نظر می آمد به خاطر شیرینی شکر و آرد خیلی زود خورده شد. منظور از مانع شدن یعنی  
امیدوار بودیم منتظر بماند تا غذا را برایش بیاوریم. تکریم مهمان سنت پیامبر است. کسی که برادرش  
را تکریم نماید گویا پروردگارش را تکریم کرده است.

**(( قَالَ: وَحَبَسْنَا عَلَى خَزِيرَةَ صَنَعْنَا لَهُ، قَالَ: فَأَبَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ دَوُو عَدَدٍ**

**فَأَجْتَمَعُوا))**

**((و چون برای‌شان طعامی تهیه کرده بودیم، از رفتن‌شان مانع شدیم.**

**گفت: چندین نفر از مردم آن محل در خانه جمع شدند.))**

[بخاری از عتبان بن مالک]

هنوز شاه بیت نیامده است. شاه بیت این بود که از یکی از آنانی که در این منطقه زندگی می کرد  
مردی بود به نام مالک بن دخیشن که یکی از آنان پرسید: مالک بن دخیشن یا ابن خشن کجاست؟  
«مالک کجاست و چرا با شما نیامده است؟ تمام یارانش را یکی یکی در ذهن خود داشت. هر چقدر  
مقام انسان نزد خداوند بالاتر رود ترحم و دلسوزی اش بیشتر می شود و محبتش نسبت به برادرانش  
افزون تر می گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مالک پرسید و کاش نمی پرسید. یکی از آنان  
گفت: «او منافق است و خدا و رسولش را دوست ندارد» و به نظر می رسید از گروه کناره گرفته و  
از فرمان پیامبر سر پیچیده و نماز نمی خواند.

((.....فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا " ما هذا ؟ ما هو بمنافق، أو لا تقولوا ذلك، هنا سر النبوة، لو قال: ليس منافقاً وهم يسمعون منه كلام النفاق لشكوا في حكم رسول الله، ولو قال: نعم هو منافق، ووصل هذا إليه لكان هذا الكلام حجاباً بينه وبين النبي عليه الصلاة والسلام، فالنبي قال: لا، فلکم أن تفهموا "لا"، أي لا تقولوا ذلك أمامي، ولکم أن تفهموا "لا"، أنه ليس كذلك، فإذا نقلت هذه "لا" إلى مالك بين الدخيشن يفهمها أن النبي نهاهم على أن يتهموه بالنفاق، وإذا سمع أصحاب النبي كلمة لا من النبي ربما فهموها لا تقولوا كذلك، والنبي عليه الصلاة والسلام حريص على أصحابه وحريص على المودة بينه وبينهم، فأی شيء يقطع هذه المودة إنما يقطعهم عن الله عز وجل لذلك قال: لَا تَقُلْ ذَلِكَ أَلَا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ ))

((یکی از آن‌ها گفت: (مالک بن دخیشن یا ابن دخشن) کجاست؟ دیگری گفت: او منافقی است که خدا و رسولش را دوست ندارد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «چنین سخنی مگو! او منافق نیست. این را نگویند. راز نبوت همین جا است. اگر بگویند: اگر بگویند: منافق نیست و آنان نیز سخنان نفاق آمیز از او بشنوند به حکم پیامبر اعتراض خواهند کرد. و اگر می‌گفت آری او منافق است و این سخن به او می‌رسید این سخن باعث دوری از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌شد. پیامبر فرمود: «خیر، باید «خیر» را بفهمید. یعنی این را در مقابل من نگویند. و باید معنای «خیر» را بدانید. چنین نیست. اگر این «خیر» را به مالک بن دخیشن می‌رسانند می‌فهمید که پیامبر آنان را از متهم کردن او به نفاق نهی کرده است و اگر اصحاب کلمه ی «خیر» را از پیامبر می‌فهمیدند شاید برداشت می‌کردند که این گونه نگویند. پیامبر نسبت به محبت میان خود و یارانش حریص بود. هر چیزی این محبت را از بین برد آنان را از خداوند عزوجل نیز دور می‌کند بنابراین فرمود: این گونه نگو، مگر او را ندیدی که: خاص برای خدا (لا إله إلا الله) گفته است؟ و هدفش خداوند است. آن شخص گفت: خدا و رسولش بهتر می‌داند، ما توجه و رهنمایی‌هایش را

#### برای منافقین می‌بینیم.))

به نظر می‌رسید او بسیار منحرف شده بود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خیر، یعنی خیر نمی‌خواهم این سخن را بشنود. می‌خواهم با دلی بی‌کینه نزد شما بیایم. پس زبان خود را به ستودن برادرانتان عادت دهید نه اینکه آنان را نکوهش کنید؛ زیرا اگر برادرانتان را نکوهش کنید و او برادرش را نکوهش کند بدین ترتیب جامعه ی اسلامی از هم گسیخته و متفرق می‌شود. پس برادرت را مستقیم پند بدهید و از خداوند بخواهید او را به خود باز گرداند.

**(( قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ ))**

**((پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «کسی که خاص برای خدا، (لا اله الا الله) گفته باشد، خداوند او را بر دوزخ حرام گردانیده است»))**

ایم یک اصل عمومی است که شاید منطبق بر مالک باشد یا نباشد:

**((حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ ))**

**«کسی که خاص برای خدا، (لا اله الا الله) گفته باشد، خداوند او را بر دوزخ حرام گردانیده است»** نکته ای که در این داستان و یا در این موضوع موجود در باب امید کتاب ریاض الصالحین در حدیث شماره چهارصد و هفده، مرا به خود واداشت حکمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و حرص ایشان بر ایجاد محبت میان او و یارانش بود و اینکه انسان تنها سخنانی بگوید که خیر و نیکی در آن باشد. سخنان نیک بگوید. اما داستان تتمه دارد. دو سه سال پیش مجله ای در اختیار داشتم که موضوعی درباره ی تبوک نگاشته شده بود. آن را می خواندم. ناگهان حدیثی در آن، درباره ی مسجد ضرار دیدم که منافقان آن را بنا کرده بودند. در این حدیث آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دو تن از یارانش که یکی مالک بن دخیثن بود را فرستاد و این موقعیت اخلاقی میانه روانه و این حرص بسیار بر پاک دلی این صحابی یا کسی که به نفاق متهم است، کلمه ی نه از رسول خداوند معانی فراوانی دارد که این مرد را به جاده ی ایمان باز گرداند و یکی از یاران بزرگوار شد و پیامبر او را برای نابودی مسجد ضرار مامور نمود.

**(( إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ ))**

**((بنده، سخنی در جهت رضای خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن، فکر کند. ولی خداوند به وسیله آن سخن، به درجاتش می افزاید.**

**همچنین بنده، سخنی در جهت ناخشنودی خدا به زبان می آورد بدون اینکه به آن توجه کند. ولی به وسیله آن سخن، در جهنم، سقوط می کند))**

[بخاری از ابوهریره]

پس پیش از آن که سخنی بگویید مطمئن شوید. شاید این شوخی فلانی را عصبانی کند و این توضیح ممکن است دل فلانی را بشکند. و این لبخند در این مکان شاید فلانی را آزار دهد. پیامبر وقتی سیده عائشه در باره ی سیده صفیه گفت که کوتاه قد است، فرمود:



(( حَسْبُكَ مِنْ صَفِيَّةٍ كَذَا وَكَذَا قَالَ غَيْرُ مُسَدِّدٍ نَعْنِي قَصِيرَةً فَقَالَ لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مَزَجْتَ بِمَاءِ الْبَحْرِ لَمَزَجْتُهُ قَالَتْ وَحَكَيْتُ لَهُ إِنْسَانًا فَقَالَ مَا أُحِبُّ أَنْي حَكَيْتُ إِنْسَانًا وَأَنْ لِي كَذَا وَكَذَا ))

((که از صفیه اینقدر و اینقدر کافیت. بعضی از راویان گفته اند: یعنی کوتاه است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: همانا کلمه گفتی که اگر به آب دریا آمیخته شود با آن مخلوط شود! (یعنی آب دریا را از نفسش بدبوی و متعفن و بدمزه می‌سازد. عائشه گفت: و برای او از شخصی تمثیل نمودم. فرمود: «دوست ندارم که حرکت و فعل انسانی را تمثیل کنم و برایم اینقدر و اینقدر باشد»))

[ ابو داود از عائشه ]

پس اسلام دیگر اینکه من دزدی نکنم و شراب نخورم نیست. این ها گناهان کبیره ای است که انجام نمی دهید. عموم مسلمین هم آن را انجام نمی دهند اما چه چیزی باقی می ماند؟ این زبان باقی می ماند. شاید یک کلمه فساد ایجاد کند یا منجر به قطع رابطه شود. برادری با ما آمد. روزی با جمعی از برادران نشسته بود. نشست آنان تبدیل به غیبت کردن شد و او بدش آمد که چرا غیبت؟ وقتی خداوند عزوجل می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾

(ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد از آن کراهت دارید [پس] از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است)

[سوره حجرات: 12]

این یک نهی الهی است که ملزم به ترک است:

(( لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانَهُ وَلَا يَدْخُلُ رَجُلٌ الْجَنَّةَ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ ))

((ایمان کسی استوار نمی‌شود تا آن که قلب او راست و مستقیم شود، و راست نمی‌شود قلب کسی تا آن که زبان او راست شود، و کسی که همسایه اش از شر او در امان نباشد وارد بهشت نمی‌شود))

[ احمد از انس ]

پس بهترین کلمات را انتخاب کنید. بهترین عبارات را برگزینید. احساس برادرانتان، احساس مومنان و مسلمانان را مراعات نماید. رسوا نکنید. تردید نیندازید. انتقاد نکنید. خجالت زده نکنید. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین نمود و با کلمه ای که ابن دخیشن نمی فهمید آنان را از این سخنان نهی نمود. و یاران پیامبر پی بردند که چنین نگویید. این سخن حدیث پیامبر است.

## خواندن سیره پیامبر یا گوش دادن به جزئیات آن مساله ی مهم دینی است:

برادران گرامی، خواندن سیره ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یا شنیدن جزئیات آن یک مورد مهم دینی است زیرا شریعت نیز بر اساس آن است و من فراموش نمی کنم روزی که سعد بن معاذ نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رفت و گفت: ای رسول خدا قوم من در دل از تو ناراحت اند. پیامبر فرمود: چرا ای سعد؟ گفت: به خاطر توزیع غنایم. فرمود: تو را چه به آنان ای سعد؟ گفت: من هم از قوم خود هستم. فرمود: قوم خودت را جمع کن و نزد من بیاور. خود پیامبر برای خشنودسازی آنان اقدام نمود. با این که هیچ حقی برای ناراحتی و اعتراض نداشتند زیرا او پیامبر بود و از روی هوا و هوس سخنی نمی گفت و کارهایش همه از روی حکمت بود. و با وجود این به او فرمود: قوم خود را جمع کن و برایشان خطبه خواند. ایشان صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: سخنی از شما به من رسیده است که گویا در دل خود از من ناراحت شده اید. به خاطر مال بی ارزش دنیایی که قومی را دل نرم نمودم تا اسلام آورند و شما را به اسلامتان واگذاشتم. اما اگر می خواستید بگویید تو دروغ گفتی و ما تو را تصدیق کردیم و می توانستید هم تصدیق و تایید کنید. پیامبر چگونه آغاز کرد؟ آیا برتری خود را نسبت به آنان بیان کرد؟ خیر، بلکه برتری ایشان را نسبت به خود بیان فرمود تا دل آنان را نرم کند و خشنودی آنان را بدست آورد و به آنان لطف کند و محبت نماید. به آنان فرمود: ای گروه انصار آیا شما گمراه نبودید و خداوند با من شما را هدایت نمود؟- آیا برتری من به خود را فراموش کرده اید- فقیر بودید و شما را ثروتمند نمود؟ دشمن بودید و شما را خویش گردانید؟ آیا دوست دارید مردم گوسفند و شتر ببرند و شما رسول الله را به مرکب های خود بیاورید؟ گفتند: آری، آری، و آن قدر گریستند که ریش هایشان خیس شد.

این یک موقعیت است. اگر کسی در پیرامون شما دشمنی می کند حتی اگر حق با شما است با او سازش کنید و اول شما آغاز کنید و دل او را به دست آورید و او را با خود هم دل کنید. از او عذرخواهی کنید. برتری و جایگاه او را بیان کنید. این سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است. خواندن سیره ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای علم آموزی نیست بلکه یک امر مهم دینی است و قرآن نیز در سنت پیامبر پیاده شده است. قرآن در قرآن خوانده می شود و در اخلاق پیامبر پیاده می شود و در رفتار و کردارش تطبیق می یابد. پس اگر اوقاتی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در سیره اش بگذاریم، مستحب نیست.

## نکته های حدیث:

أعید علیکم قراءة الحدیث سریعاً:

((عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ الْأَنْصَارِيُّ أَنَّهُ عَقَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَقَلَ مَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِهِ مِنْ بِنْرِ كَانَتْ فِي دَارِهِمْ فَرَعَمَ مُحَمَّدٌ أَنَّهُ سَمِعَ عَثْبَانَ بْنَ مَالِكِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كُنْتُ أُصَلِّي لِقَوْمِي بَيْنِي سَالِمٍ وَكَانَ يَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَإِذَا جَاءَتِ الْأَمْطَارُ فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ قَبْلَ مَسْجِدِهِمْ فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَنْكَرْتُ بَصْرِي وَإِنَّ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمِي يَسِيلُ إِذَا جَاءَتِ الْأَمْطَارُ فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ فَوَدِدْتُ أَنَّكَ تَأْتِي فَتُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِي مَكَانًا اتَّخِذَهُ مُصَلًّى فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَأَفْعَلُ، فَعَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم بَعْدَ مَا اشْتَدَّ النَّهَارُ فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَذِنْتُ لَهُ فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى قَالَ: أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ فَأَشْرَفْتُ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَبَّرَ وَصَفَّفْنَا وَرَاءَهُ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ فَحَبَسْتُهُ عَلَى خَزِيرٍ يُصْنَعُ لَهُ فَسَمِعَ أَهْلَ الدَّارِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِي فَتَابَ رَجَالٌ مِنْهُمْ حَتَّى كَثُرَ الرِّجَالُ فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: مَا فَعَلَ مَالِكٌ لَا أَرَاهُ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقُلْ ذَلِكَ أَلَا تَرَاهُ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، أَمَا نَحْنُ فَوَاللَّهِ لَا نَرَى وَدَّهُ وَلَا حِدِيثَهُ إِلَّا إِلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ النَّارَ مِنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ ))

((از ابن شهاب روایت است که گفته است: محمود بن ربیع انصاری به من خبر داد که وی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نگه داشت و ابی از چاهی که در خانه داشت بر چهره اش ریخت و محمود روایت می کند که از عتبان بن مالک که از شرکت کنندگان غزوه ی «بدر» بوده است، شنیده که می گوید: من برای قوم خود «بنی سالم» امامت می دادم. میان من و ایشان، بستر رودخانه (دره ای) بود که وقتی باران می بارید، برایم عبور از آن برای رفتن به مسجدشان، دشوار بود. لذا نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و به ایشان گفتم: چشمانم، ضعیف شده است؛ دره ای که میان من و قبیله ام قرار دارد، هنگام بارش باران، سیلاب می کند و عبور از آن برای من دشوار است. دوست دارم به خانه ام بیایید و در خانه ام نماز بخوانید تا محل نماز شما را برای خود، نمازخانه قرار دهم. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «به زودی این کار را خواهم کرد». فردای آن روز هنگامی روز بالا آمده بود، رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به همراه ابوبکر تشریف آورد و اجازه ی ورود خواست. گفتم: بفرمایید. پیش از نشستن، فرمود: «دوست داری در کجای خانه ات نماز بخوانم؟» و من به مکانی اشاره کردم که دوست داشتم آن جا نماز بخواند. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به نماز ایستاد و تکبیر گفت؛ ما نیز پشت سرش صف بستیم. دو رکعت نماز خواند و سپس سلام داد؛ ما هم با او سلام دادیم. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را

نگه داشتیم تا غذایی [اردهاله] که برای ایشان تدارک دیده بودیم آماده شود. اهل محل شنیدند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در خانه‌ی من است. لذا عده‌ی زیادی از اهالی محل، در خانه‌ام جمع شدند. یکی از حاضران گفت: مالک کجاست؟ او را نمی‌بینم. و دیگری، گفت: او، منافق است و الله و پیامبرش را دوست ندارد. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او لا اله الا الله گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» آن مرد گفت: الله و پیامبرش داناترند؛ ولی به الله سوگند، تنها چیزی که ما از او می‌بینیم، محبت و توجهی است که به منافقان دارد. رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همانا الله، کسی را که به خاطر خشنودی او لا اله الا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است»

[متفق علیه از این شهباب]

این داستان چیزهای زیادی به ما می‌آموزد. به شما می‌آموزد که زبان خود را نگه دارید، به برادران خوش گمان باشید، از او عذرخواهی کنید، او را در مقابله با شیطان یاری دهید و نه اینکه شیطان را بر علیه او یاری کنید. به ما بردباری، خویشتن داری، رازداری، و گفتن سخنان سنجیده می‌آموزد. شاید یک سخن ارتباطی را از هم زند و انسانی را از خداوند دور نماید. این داستانی است که چیزهای زیادی به شما می‌آموزد. احادیث متفق علیه این کتاب همه این گونه اند و معنای متفق علیه یعنی اینکه امام بخاری و امام مسلم بر آن اتفاق نظر دارند و صحیح ترین احادیث هم همان احادیثی است که این دو شیخ بر آن اتفاق دارند و وقتی می‌گوییم متفق علیه، حدیث صحیح، به روایت شیخین، روایت بخاری و مسلم، امام احمد در مسند خودش، امام مالک، یا فلان و فلان.. این نشان دهنده ی دقت در استخراج حدیث است. و مهمترین مساله در روایت صحت آن است. حدیث بر پایه ی یک باور استوار است و بر اساس آن حکم شرعی صادر و نیز یک موقعیت، بخشش، گرفتن، قطع صلّه، صلّه نیز ایجاد می‌شود. اگر حدیث جعلی یا ضعیف باشد بر پایه ی اشتباه است و آنچه بر پایه ی اشتباه باشد اشتباه است. بنابراین اکثر مشکلات مسلمانان در عصر حاضر که پایه ی آن تفرقه است ناشی از احادیث جعلی و ضعیف است. بنابراین صحت در صحت روایت است.

کتابی که احادیث را از آن می‌گیریم یعنی ریاض الصالحین امام نووی کتابی است که تمام علما بر صحت احادیث آن اتفاق نظر دارند و سرآمد صحاح است و هر روایتی در آن را یا بخاری یا مسلم و یا هر دو با هم روایت کرده اند بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

**((إن هذا العلم دین، فانظروا عن تأخذون دینکم))**

**((این علم دین است پس بنگرید که از چه کسانی دین خود را فرا می‌گیرید))**

[حاکم در مستدرک از انس]

اگر از حدیثی جعلی یا ضعیف گرفتید اشتباه، ناقص و منحرف خواهد بود. انگیزه ای که مرا به خواندن این کتاب و شرح آن واداشت این است که اگر انسان این کتاب را انتخاب و در کتابخانه اش داشته باشد بهتر است. زیرا هر خانه ی اسلامی که در آن کتابخانه نباشد خانه ای ویران شده است. یک کتاب حدیث، یک کتاب سیره، و یک کتاب در باره ی اصحاب رسول الله، کتاب فقه آسان در آن باشد. شاید پرسشی برایتان پیش آید که پاسخ آن را نیابید و از مطرح کردن آن برای دیگران خجالت بکشید. اساس یک کتابخانه ی کوچک، از کسی بپرسید که به علم او اعتماد دارید. هر کتابی که در فقه حنفی بهتر بود همان را برگزینید. هر کتابی در حدیث، سیره بهتر بود. گاهی مجبور می شوید اندکی از سیره رسول الله را بخوانید. به خدا انسان راستگو اگر بخشی از سیره ی پیامبر را بخواند شاید این بخش او را به عصر پیامبر ببرد و فراموش کند که زاده ی شام است و در فلان سال به دنیا آمده است. بلکه کردار و رفتار پیامبر آن چنان زیبا است که شما را جذب می کند بنابراین بهترین چیزی که باید بخوانید خواندن سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

\* \* \*

### کسی که خودش را در سرزمین خودش کاملاً آماده کند نتیجه ی این آمادگی را در حج می بیند:

در حقیقت امروز در یک نشست مربوط به حج بودم که یکی از سخنرانان گفت: این حاجی به سرزمین مقدس می رود و باز می گردد و اگر به او گوش دهید از سخنان او تنها این را می شنوید که شب رسیده است و با خودرو رفته و در فلان جا خوابیده و فلان غذا را خورده است. و اتفاقاتی برایش افتاده است. تمام این سخنان مربوط به امور عادی زندگی او است. اما به ندرت از یک حاجی می فهمید که او در طواف چه احساسی داشته است؟ چه حالت درونی داشته در صورتی که توانسته است حجر الاسود را ببوسد؟ در هنگام سعی میان صفا و مروه چه حسی داشته است؟ در عرفات چه حالی داشته است؟ در مزدلفه چقدر خشوع به خرج داده است؟ در هنگام رمی جمرات دل در چه حالتی بوده است؟

اگر حج از این حالت ها بیرون آید تبدیل به عادت می شود. عادت چیست؟ کارهای بی معنا. در دین های بت پرست عادت و رسوم وجود داشت. اما ما عباداتی داریم. اما عادت حرکات بی معنایی است. سخنان، حرکات و سکنتاتی که معنایی ندارد. اما عبادتی که خداوند آن را تشریح نموده از ویژگی های آن منطقی بودنش است. وقتی حاجی تلاش می کند بهتر است برای رسیدن به خداوند عزوجل تلاش کند. رفتن به حج تنها به یک مجموعه شروط مادی نیاز دارد. نام شما در قرعه کشی باشد. خانه شما نزدیک باشد. هزینه را پرداخت کنید و به حج بروید. اما موضوع بسیار مهمتر از این است. آمادگی شما در سرزمین خودتان باعث یک حج مقبول می شود:

**(( الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ ))**

**((فاصله ی یک عمره تا عمره ی دیگر کفاره ی میان آن دو است و حج مقبول تنها پاداشش بهشت**

**است))**

[متفق علیه از ابوهریره]

حج مقبول این است که بیت الله الحرام را حج کنید. خداوند این حج را قبول می کند. در برخی از احادیث شریف آمده است که: «کسی که از عرفات باز گردد و یقینش کامل نشده باشد که خداوند او را آمرزیده در حقیقت حج نکرده است»

پس باید یقین کامل داشته باشید که خداوند شما را بخشیده است. بنابراین انسان هر چه بیشتر و بهتر خودش را در سرزمینش آماده کند نتیجه ی آن را در حج برداشت می کند. اگر قلبتان مشتاق الله باشد و به کعبه شریف وارد شدید و هیبت آن شما را غافلگیر کرد و احساس کردید خداوند در آنجا به شما می گوید: بنده ام بیا نزد من، اندوه های خود را رها کن و بیا، دنیا را رها کن و بیا، مشکلات و دشمنی ها و تمایلات خود را رها کن و هر چه در سرزمین خود داری رها کن و به سوی من بیا، بنابراین حج یک سفر الهی می شود. حج یعنی اینکه خداوند را در خانه اش ببینید. و مسجد عادی نیز چنان که خداوند سبحان در احادیث قدسی می فرماید: «خانه های من در روی مساجد هستند. و آبادگران آن وارد آن می شوند. خوشا به حال بنده ای که در خانه خودش را پاک گرداند سپس به دیدار من بیاید و میزبان باید مهمان را اکرام کند».

وقتی به خانه ی خداوند در سرزمین خود رفتید خداوند باید شما را اکرام کند. انسان خانواده را در خانه رها می کند و به مسجد می آید تا یک یا یک و نیم ساعت در آن بگذراند و گاهی ممکن است خانه اش در سرزمینی دور باشد و نیاز به دو ساعت یا یک و نیم ساعت دارد. آیا منطقی است که به خانه ی خداوند متعال بیایید تا دین بیاموزید، اوامر و نواهی او را بشناسید، سیره ی پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم را بدانید و آن گاه شما را اکرام نکند؟! گاهی خداوند انسان را به فضل حدیثی که از رسول الله شنیده است، نجات می دهد. پس از این مجالس کناره گیری نکنید. مجالس مبارکی است. خانه های من در روی زمین مساجد هستند. دو ساعت خانواده ات را رها کرده اید و صاحب خانه باید مهمان را اکرام کند. مغازه ات را رها کرده اید و می توانستید تا ساعت نه آن را باز نگه دارید. درس در ساعت هشت تمام می شود. شما یک ساعت پیش مغازه تان را بسته اید. این از نظر خداوند ارزشمند است.

برادری برایم تعریف می کرد و می گفت: وقتی من در مغازه ام نیستم مشتری نمی آید و وقتی به مغازه می آیم به لطف خداوند عزوجل مشتریان می آیند. آیا نمی خواهید خداوند عزوجل این احساس

را به شما دهد که او از شما و کار شما خشنود است؟ این ها برخی از احساسات هستند. بنابراین: «خانه های من در روی مساجد هستند. و آبادگران آن وارد آن می شوند. خوشا به حال بنده ای که در خانه خودش را پاک گرداند سپس به دیدار من بیاید و میزبان باید مهمان را اکرام کند». وقتی انسان در کنار خانه طواف می کند عاقلانه نیست که حواسش پرت باشد بلکه باید از صمیم وجود به خدا توجه کند و او را از دل بخواند و خود و دیگران را فراموش کند و غرق در محبت خداوند شود. وقتی خانواده را رها می کنید و بسیار نگران هستید و سختی های سفر را تحمل کرده اید تا وجود مادی خود را در عرفات ثابت کنید، اما امر خداوند عزوجل والاتر از آن است که شما را با هواپیما به مکه و طواف بیهوده ی خانه ی خود بکشاند و لحظه ای از روز را در عرفه بمانید و سپس به خانه بازگردید، خیر، امر خداوند عزوجل بالاتر از این ها است بنابراین می فرماید:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَائِسَ الْفَقِيرِ﴾

(تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند پس از آنها بخورید و به درماتده مستمند بخورانید)

[سوره حج : 28]

### کسب آگاهی پیش از رفتن به حج :

از حاجی بپرسید از رفتن به حج چه سودی بردی؟ می گوید: نواری آوردم که در شام وجود ندارد. خدا را شکر آمدی، این سود است؟ خداوند عزوجل می فرماید:

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

(در آن نشانه هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است)

[سوره آل عمران: 97]

امنیت به چه معنا است؟ وقتی وارد بیت الحرام می شوید در امان هستید و خداوند شما را بخشیده است و مانند روز تولدتان از گناهان پاک می شوید. این به معنای ورود به بیت الحرام است و کسی که وارد آن شود در امان است. اگر در خانه ی خداوند توبه ی نصوح نکنید و اگر در فکر، احساس، عمل، پایبندی و خرید و فروش خود انسانی دیگر نشوید، حج نکرده اید. بنابراین پیامبر صلی الله علیه

واله وسلم می فرماید: «پیش از حج آگاهی کسب کنید»، حج آسان است اما دشوار این است که در حج آگاه نمایان شوید. به حج بروید و در سطح حج باشید نه اینکه به دور از آن و بدون هیچ آگاهی به حج روید.

سخن از طواف قدوم، هفت دور طواف، بوسیدن حجر الاسود، اشاره به آن، بوسیدن دستی که به آن اشاره می کند، بوسیدن رکن یمانی، دعا در حین طواف، خواندن دو رکعت نماز، سیراب شدن از آب زمزم، رفتن به صفا، سعی میان صفا و مروه، شتاب در رفتن میان دو خط سبز درطواف های سه گانه ی اول، این جزئیات معروف است. اما چیزی که می خواهیم بر آن بیفزاییم این است که ای حاجی بزرگوار شما در سطحی باشید که خداوند خواسته است. این عبادت را وقتی خداوند دستور داده و تشریح نموده است خواسته به شکل و روش معینی باشد. آیا شما بر اساس همین شکل حج نموده اید؟ موضوع مهم برای ما در این رابطه، طواف، سعی در صفا و مروه، و ایام پیش از روز هشتم ذی الحجه و روز ترویبه است.

و همچنین در حج برخی از پندها وجود دارد. مانند این لباس ها. گاهی انسان با لباس از برادرش تمییز داده می شود و برعکس شغل هایی است که لباس های فاخری دارد و درجات نظامی لباس مشخصی دارد. هر انسانی لباسی متناسب با جایگاه اجتماعی خود دارد و وقتی خداوند ما را به کننن تمام این لباس ها دستور داده است نشان از این است که این لباس ها مصداق های دنیوی دارد. شخصی در یک مقام و دیگری در یک جایگاه دیگر و با لباس خاص کار می کنند. وقتی تمام لباس ها را در می آورید گویا تمام دنیا را با آن رها می کنید. و وقتی لباس های دوختنی را بیرون می آورید و یک لنگ می پوشید شما را به یاد سفر آخرت می اندازد پس حج یک سفر ماقبل آخرت است. سفر آخرت را به شما یادآوری می کند. آیا برای سفر آخرت توشه ای اندوخته اید؟ وقتی از سرزمین خود به سرزمینی می روید که کسی را نمی شناسید و مکان، امور، جامعه، خویشان، دنیا و دفتر خود را رها کرده اید این بدان معنا است که دنیا را ترک کرده اید. انسان در سرزمین خودش نماز می خواند اما شاید در این نماز به چیزی غیر از خداوند عزوجل مشغول باشد. اما حج یک تخلیه ی اجباری است بنابراین حاجی باید از تمام دنیا دوری کند و بطور کلی ان شاء الله در درس آینده برخی از جزئیات سعی میان صفا و مروه و آغاز رو کردن به عرفات را بیان می کنیم.

\* \* \*



## دیدگاه پیامبر در زمان پیشنهاد جایگاه ثروتمندترین فرد قریش به او:

شاید کسی بپرسد: در این سیره چه برنامه ای برای ما وجود دارد؟ در حقیقت در درس اول دیدگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بیان کردیم که به ایشان پیشنهاد شد ثروتمندترین فرد قریش باشد یا زیباترین دختر آنان را بگیرد و یا رئیس قریشیان باشد اما ایشان سخن معروف خود را فرمود:

**((والله لو وضعوا الشمس في يميني، و القمر في يساري على أن أترك هذا الأمر حتى يظهره الله، أو**

**أهلك فيه، ما تركته ))**

**((به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند هرگز این کار را رها**

**نخواهم کرد تا آنکه خداوند آن را آشکار نماید یا در این راه بمیرم.))**

[سیره ی پیامبر، ابن هشام]

این دیدگاه معروف است. شاید دانش آموزان خردسال ما این سخن مشهور پیامبر را در مدارس خوانده باشند اما ما چه برداشتی از آن داریم؟ ما به عنوان مومنان از سیره برداشت هایی می کنیم که ما را یاری دهد. پس شما ای مومنان آیا در زندگی چیزی دارید که غیر قابل گذشت، مذاکره و بحث باشد؟ آیا اصولی ثابت دارید که به خاطر آن دار و ندار خود را فدا کنید یا انعطاف پذیر هستید و هر جا بادی بود شما همراهش می شوید و یا حس ششمی برای منافع خود دارید که همیشه آن را با فتواهایی که می گیرید می پوشانید و می گویند این طور گفته اند؟ این درس اول سیره بود و جزئیات آن را بیان نمودیم.

## استقبال پیامبر از دایه اش حلیمه سعديه:

درس دوم سیره درباره ی استقبال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دایه اش حلیمه سعديه در زمان نبوتش بود و ایشان ایستاده از او استقبال کردند و فرمود: «خوش آمدی مادرم، لباس خود را پهن کرد و او را روی آن نشاند و یک شتر و چهل گوسفند به او داد و خانواده اش را آزاد نمود و غنائم آنان را به آنان بخشید» آیا شما نسبت به مادران همین قدر وفا دارید؟ نسبت به کسی که به شما چیزی آموخته وفادارید؟ آیا سپاس گزار هستید یا نا سپاس؟ این درس دوم ما خواهد بود. گاهی شخصی همسری دارد که با فقر وی می سازد و وقتی ثروتمند می شود از همسر روی می گرداند و او را خوار می کند و در پی زنی دیگر هست. آیا این وفاداری است؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی خدیجه برایش یادآوری شد گریست و فرمود: «وقتی مردم مرا تکذیب می کردند او مرا تصدیق کرد و وقتی مردم مرا رها کردند او همراه من شد و تمام مالش را به من بخشید و خداوند جایگزینی بهتر از او به من بخشید» این وفای پیامبر به سیده خدیجه است. دین سراسر وفا است. وفا به مادران، به

پدرتان، به استادتان، شریک دوران بینوایی تان که وقتی ثروتمند شدید او را رها کردید، و وقتی دستتان خالی بود به او راضی بودید، از خود بپرسید آیا وفادارم مانند پیامبر که به مادرش حلیمه سعدیه وفا دار بود؟ این درس دوم.

### پیامبر گوسفند چرانید تا متکی به خود باشد:

و درس سوم؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گوسفند چرانید تا متکی به خود باشد. او آن قدر عزت نفس داشت که راضی نمی شد سربار کسی و یا متکی به کسی باشد. وقتی صحابی بزرگوار انصاری به برادر مهاجر خود بخشید گفت: این خانه از آن تو باشد، این باغ از آن تو باشد. عبدالرحمن بن عوف گفت: خداوند به مال تو برکت دهد. اما بازار را به من نشان بده. انصاری بسیار بزرگوار بود. مهاجر نیز بسیار خویشان دار بود. این ها درس هایی برای ما است. تا زمانی که جوان و قادر به کار باشید متکی به کسی نیستید. پیامبر دوست نداشت سربار عمویش ابوطالب باشد بنابراین گوسفند می چرانید و در مقابل چند درهم به خاطر کمک به عمویش دریافت می کرد. یک نکته دیگر؛ وقتی کار می کرد قدر مال و دشواری و خطرات کسب آن را درک می کرد و بنابراین با مردم زندگی می کرد تا آنان را بفهمد و به آنان بپردازد و از مشکلاتشان آگاهی یابد. این درس سوم سیره است.

### هدف از اعتکاف و خلوت با خود:

و درس چهارم امروز؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شبهای زیادی را در غار حراء می گذراند. به مردم امروز نگاه کنید. همه مشغول شلوغی های کار هستند. همه با شتاب کار می کنند. می خوابد و بیدار می شود و صبحانه می خورد و به دفترش می رود و مشکلات زیادی را حل می کند و ساعت دو به خانه باز می گردد و ناهار می خورد و می خوابد و بعد از ظهر نیز دفتر و حساب و کتاب می کند و ساعت ده می آید و شام می خورد و تا روز بعد می خوابد. این انسان بسیار ارزان عمر می گذراند و وقتی برای اندیشیدن ندارد، کار و کار و سرگرمی های کاری و قرار ملاقات و دیدارهای دائم سپس ناگهان مرگ می آید و به این مشغولیت ها پایان می دهد و گاهی انسان غافلگیر می شود و توشه ای برای مرگ آماده نکرده است و برای همه چیز مقدمه آرایی کرده به جز مرگ که هیچ مقدمه و لوازمی برایش ندارد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی در غار حراء معتکف می شد این اعتکافش مهم بود. مومن باید خلوت کند. اما یک سخن مهم به شما می گویم: خلوت باید جزئی باشد و اگر دائمی باشد خطرناک است. خلوت همیشگی عقب نشینی از زندگی و گریز از واقعیت است اما خلوت جزئی لازم است. در

شلوغی کارها و قیل و قال ها و داد و ستدها و در اقیانون مال اندوزی مردم ناگزیر باید یک وقفه ی آرامش بخشی باشد. به کجا می روم؟ پس از تحقق این سودها چه می شود؟ پس از خرید این خانه چه می شود؟ پس از اتمام این خانه ی باشکوه ویلایی چه می شود؟ پس از این ها همه، چه می شود؟ پس از تمام این ها مرگ می آید. برای این مرگ چه اندوخته اید؟ این خلوت کوتاه ضروری است. گویی ترمز انسان است. اما بدون درنگ گویی مانند ماشینی در سرازیری است که بی توجه به پیش می رود. اما وقتی می اندیشد و با خودش خلوت می کند در همه چیز می اندیشد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با خدای خود در غار حراء خلوت می کرد و شب های معدودی را می گذراند. اولین هدف از این خلوت اندیشه در آسمان ها و زمین است زیرا اکنون شما با پروردگان هستید و به منافع نمی اندیشید و به کسب مال فکر نمی کنید. به تجارت، معامله، ازدواج، تعمیر ابزارهای پیچیده، فروش ابزار، سفر، و لذت نمی اندیشید. فکر می کنید که هستید؟ چرا من روی زمینم؟ چه کسی مرا آفریده است؟ از من چه می خواهد؟ سرنوشتم چه خواهد شد؟ پس از مرگ چه می شود؟ این تفکر است. باید خلوت کرد و این خلوت ترمز است.

اولین فایده ی این خلوت با خداوند این است که به سرنوشت خود می اندیشید و به مسائل مهم عقیده ی خود فکر می کنید و به اصول خود می اندیشید. هدف دوم خلوت این است که با این خلوت و یاد نعمت هایش و تسبیح و تمجید و توحید او و مناجات با او و با دعا و تلاوت قرآن و سجده کردن برای او به او تقرب جوید. این خلوت جنبه ی علمی و انفعالی دارد. جنبه ی علمی این است که شناخت خود از خدا و از خودتان را بالا ببرید. و بدانید چرا شما اینجا هستید و چه باید بکنید و پس از این جا کجا می روید؟ این اندیشیدن نام دارد.

نکته ی دوم خواندن کتاب خداوند، یادآوری نعمت های او، تهجد، سجده، دعا، گریه، فروتنی، امید، و طلب بخشش از او است. این ها همه ایجاد تقرب به خداوند می کند. و هر چه بیشتر مقرب شوید بر قلب شما تجلی می کند و خوشبخت تر و خشنودتر می شوید.

به خداوند یگانه سوگند هر کس خلوت درستی انجام دهد علم و سخن او درست می شود. در روز بعد احساس می کند انسانی دیگر و سراسر نور و خوشبختی، نیرو، تفکر درست، جرأت، آرامش است و بنابراین از انجام دو رکعت پیش از طلوع خورشید ناتوان نیستید تا کل روز شما را بسنده باشد. این خلوت است.

دو موضوع اصلی خلوت شناخت خداوند و ارتباط با او است. این خلوت است. اگر برای این دو موضوع نباشد به خطر تبدیل می شود و یک رویا می گردد. زیر شیشه ی عسل نشسته و رویا پردازی می کند که فردا این را می فروشم و با آن زمینی می خرم و خانه ای می سازم و گله ای گوسفند می خرم و ازدواج می کنم و فرزندان می آورم و تربیت می کنم و اگر کار بدی کردند با

همین عصا می‌زنم و چون عصایش را بالا برد به شیشه زد و شیشه شکست و روی او افتاد. اگر انسانی به دور از دو موضوع شناخت خدا و تقرب به او به خلوت رود این خلوت او تبدیل به یک رویای غیرواقعی می‌شود. و به هذیان گویی می‌رسد. پس خلوت اولاً دو خطر دارد. نخست این که دائم باشد و اگر دائمی باشد گریز از زندگی و دور شدن از واقعیت‌ها خواهد بود و خطر دوم این است که با این دو هدف نباشد و باید جزئی و محدود باشد. هر روز صبح یک ربع یا نیم ساعت و یا در یک ماه و یا ماه رمضان اعتکاف کند و از زندگی ماشینی به مکانی آرام پناه برد. با پروردگارتان خلوت کنید. خلوت جزئی و محدود و با دو هدف شناخت خداوند و ارتباط با او باشد. این سنت نبوی است که ایشان صلی الله علیه و آله وسلم ما را به آن دستور و خودش در غار حراء آن را اجرا کرده است.